

















## شاه ظالم و

## وزیر دانا

در زمانهای قدیم یک شاه ظالم وزیر دانایی داشت. حسردان و بداندیشان توانستند تحمل او را بکنند و پیش پادشاه از وی بدگونی کردند.

شاه هم که خودش از دست وزیر ناراحت بود تصمیم گرفت او را برکار کند. ولی طبق مقررات کشور، سلطان حق نداشت بدون علت وزیر را برکار نماید. اما شاه هر طور شده بود می خواست وزیر را بر کار کند و قرار شد در حضور قاضی، قرعه کشی شود.

سلطان حیله گر در قرعه را خود نوشت و رو به وزیر کرد و گفت: یک قرعه را بردار و بدان عمل کن یا قاضی بردار و خلاف آن قرعه اجرا شود. وزیر چون به شاه و قاضی اعتماد نداشت قرعه اول را برداشت، پاره کرد و بدور ریخت، قرعه دوم را هم به قاضی داد. پس از قرانت قرعه و وزیر در سر کار خود باقی ماند.

\*  
سؤال: چه مسئله ای باعث شد وزیر در سر کار خود باقی ماند.

جوابهای خود را برای ما بفرستید

چه خبر شده؟  
های، بیاموش کوچولو، بیا کم کن!»

«صیر کنید تا من برم دنبال فورباشه اونرا هم بیارم، موش کوچولو خلی خود با فورباشه بگشت. حالا دیگه اونها همکی از اهرم او بیان شده بودند.

«بیک، دو، همکی با هم»  
ته درخت داشت از روی زمین بلند میشد جوچه تیغی یک گفعه چشمی به مورچه افتاب و فریاد زد: «مورچه، زودباش، بیا کم!»

مورچه با قمهای ریز و تند دوید بالای درخت غان و درست پرید روی

انهای افرم، همکی با هم»  
و تنه درخت به اندازه ای که گوزن بیچاره از آزاد شود جایجا شد. گوزن بلند

شد سرخ خم کرد و گفت: «متشکرم دوستان، شما زندگی مرا نجات دادید.

من، جوچه تیغی بخصوص از تو خلی ممنونم» جوچه تیغی گفت: «این کار را

مورچه کرد. اگر این بود...» مورچه با خجالت گفت: «ای نه با پاها من که خلی کوچکم! «تو کوچکی، ولی کار بزرگی

حالا گرگها سه تا شده بودند و دیگه داشتنده خسته میشدند که کلاع

و قuchi که سه تا گرگ به محوطه رسیدند، هیچکس آنچنان بود جانوار های

گرسنه غریبند که: «پس ضافت چی

یک، دو، همکی با هم»

جهوچه تیغی خرگش کرد: «ما هم

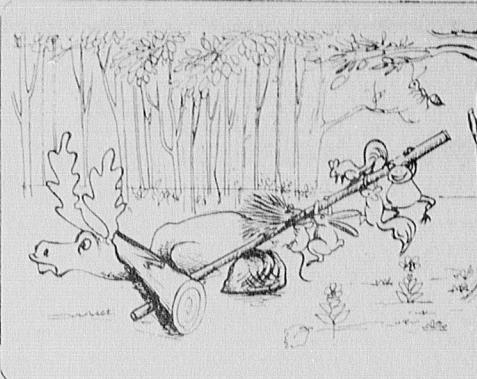
خرگوش و خانواره، سنجابها با همه وزن خودشون از اهرم او بیان شدند، تنه

درخت پک کی تکان خورد.

زیر تنه درخت آمد بالا و گفت: «من،

من آزادش کدم!» چهی،

## مورچه قهرمان



یک شب توی چنگل طوفان وحشتناکی شد. پاد زوزه میکشید و باران سیل آسا میبارید. همه میوانات دنیا پناهگاه میگشند گوزن زیر بک درخت کاج برای خودش پناهگاهی پیدا کرد.

اما طوفان درخت کهنسال را شکست و به زمین انداخت و تنه سنگین درخت روی شاخهای بزرگ گوزن افتاد. گوزن به دام افتاده بود، صبح روز بعد جوچه تیغی از راه رسید و گوزن را بهارا بلند کرد که: «گوزن هایش را بهارا بلند کرد، اما هر روز بچاره صیر کن من الان کمک میکنم!» جوچه تیغی خلی سمعی کرد درخنی را که روی گوزن افتاده بود بلند کرد، اما تلاش او بی فایده بود. درخت تکان نمیخورد.

در همان نزدیکیها، روی یک درخت قان، کلاخی و راهی میگرد.

جهوچه تیغی سر کلاخ فریاد زد: «ای وای، ماده خرگوش فریاد زد: «ای وای،

چطوری میتوانیم باین گوزن، بیچاره کم کیم؟»

از آنطرف حالا توی چنگل گرگهایی که بد از پی کلاع روان

بودند تو تا شده بودند که ناگاهان صدای فریاد گرگ لنگ هم بلند شد که «هی

برو بچه ها، کجا دارین مرین؟»

گرگ خاکستری گفت: «رد شو کار، داریم میریم میمونی!»

گرگ لنگ غریر کرد: «ما هم هستیم! ولنگ لنگان دنبال آنها راه

افتاد. چوبی چوب و نرم انتظار تو

گرگ خاکستری جستی زد و سرها

ایستاد و غرید که: «کجاها کلاع گفت

به گوزن زیر به درخت گیر افتاده، بیادنیم تا شوت بدhem.

در همین همین، خرگوش جست و خیز کنار وارد محوطه شد و گمک

جهوچه تیغی شافت.

جهوچه تیغی و خرگوش تیر چوبی بلندی پیدا کردند و یک سرش را زیر درخنی که افتاده بود فرو کردند و تیرچوبی را بیک کنده کرچک تکیه دادند و با همه قدر شتون دیدگر تیر چوبی را بیان کشیدند.

\*  
یک، دو، همکی با هم!

اما تنه درخت تکان نخورد.

از آنطرف گرگ خاکستری با حداقل سرعت خودش پدنیال کلاع

میآمد.

گرگ یک گوش که اونها را دید

خواست گرگ خاکستری را متوقف کرد. او را صدا زد که: «آهای اگر گرگ

خاکستری ایطیوری کجا میروی!»

گرگ خاکستری گفت، وقت حریق زدن

ندازند، نزور می خواستند ما را از طبلان دور نکند. صبح شد، آنسته در راه راه را باز

کردم. یکی صدا زد، حاملها -

«من باهات میام!»

جهوچه تیغی و خرگوش هم در دو

از چوچه داشتند گوزن که ماده خرگوش

جست و خیز کنار سر رسید و شروع به

غولند کرد، چوب پس تو اینجانیا

شام دارد، سرمهشی، پیچه ها منتظرن

خرگوش گفت: «مگه نیمیسی چی

## ما و شما

با سلام و.....  
با نام خدا که بهترین نامه است  
آغاز من کنم  
پاری پنجهشنه هفته گشته بعلت  
اربعین حسین تعطیل بود و ما  
نوشتنیم صفحه کودکان و نوجوانان  
را منتشر کیم، البته میخواستیم که در  
آرزوی صفحه ای داشته باشیم یا حداقل  
مطلبی که به حال و هوای آن روز  
بزرگ ارتیاط داشته باشد. اما نشد. این  
نهضه هم خواستیم تا درباره امام حسین  
و فدایکاری یارانش بزرگ باشیم و از آن  
برتاریج چهان مطلبی داشته باشیم که  
با این هم نشد.

خوب در عرض اشاره ای کوتاه به  
جهه های جگ میتوانید باید اینها  
در مشاور از کربلا گلشت باشد. حما  
یا میماند هست که در عملیات فتح سنتان  
(طريق القلس)، نود نفر از باران حسین  
زمان، امام مان و رهبران خیینی بت  
شکن چه حساسی ای افریدند.

حساسته ای که تاریخ گستر نظریش  
را خود دیده است.

نود نفر از پاسداران، پاسداران  
انقلاب، پاسداران خون شهیدان،  
پاسداران حماسه کربلا و پاسداران  
اسلام به همراه «سیمچه» این سپاهیان  
خدا که از میان مردم پر خاسته اند، برای  
پاکسازی منطقه ای که مین گزاری  
شده بود، بروی مین رفتند تا دیگر  
رژیمگان اسلام بخواهند بر دشمن  
بنازدند، پورش برند او را نایبد کنند.  
بسیان فتح شد و مطلعه وسیعی از  
خطاک وطن اسلامیان آزاد

براستی که این زمان بادار.

بزرگ روز شهروز است.  
اما ما مسلمانها، ما مستضعین در  
مر کجای دنیا که هستیم، پارو یاوریم  
و طبق آنچه اسلام فرموده برادر  
پیکنکیم.

در هفته گلشن اسرائیل این دشمن  
اسلام و مسلمین که تجاوز به حریم  
فلسطینیان کرده است، باز با پشتیبانی

شیطان بزرگ آمریکا کجا میخوازد جدید  
را آغاز کرد و «مولان» را که جو  
سرزمینهں کثور دوست و پر ازمان  
سوره است به خاک خود ضمیمه کرد.

براسنی نگرانیان باد و مرگشان  
زودهن، اشتم الله

ما هم پاری اینکه خطاطرات  
فلدکاریهای فلسطینی را برای بازیس

گرفتند سرزمینشان از اسرائیل و آزاد  
سازی بیت المقدس اولین قبله گاه  
مسلمین دوباره بیاد آوریم قسمه مصور

این هفته را به حماسه ۳ کودک  
فلسطینی اختصاص دادیم.

در آنچه باید باید اوری کیم، بعلت  
اینکه دوستی که برای ما نامه من

فرستند از بریافت آن توسط ما با خبر  
شوند اسامی دولتیان که برای ما نامه  
نوشته اند هر هفته چاپ میشود.

## دانش آموز ذر نک



## مادر بزرگ و کلاع

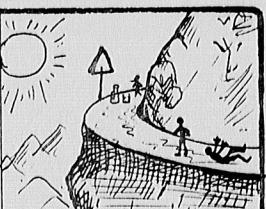
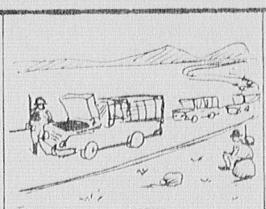
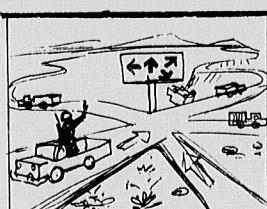
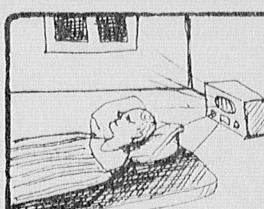
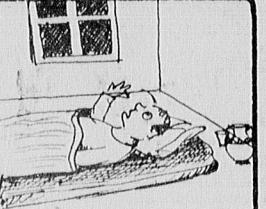
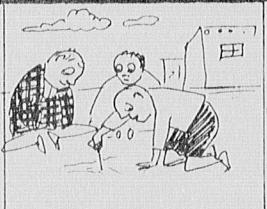
علم: شما چه چیزی در مورد داشتمدان  
قرن ۱۲ هجری می دانید  
شگرد: همه آنها مرده اند

- مادر بزرگ، برای چی این کلاع

بیچاره را گرفتی؟

- بچه، من خواهیم بینیم آیا ۳۰۰ عصر

می که یاده



شب که به خانه برگشتم، رادیو فلسطین در اخبار گفت: امروز جریکهای فلسطینی در چند نقطه ایجادهای خارج از شهر به سر بران مجاوز حمله کرده اند و تلفات سنگینی به دشمن وارد اوردهند. اجرای جندهای سرمهشی باعث سرمهشی اسرائیلیها شدند.... با شنیدن این خبر از رادیو احساس خوشحالی می کردم درین اتفاق و اندیشه ها بود که از خستگی پسیار به خوب رفتم.

اما چون دریشدند بود، دیگر به راه راهی می رفتند. غوغای شده بود و درسر هردو راهی عده ای به یک طرف و عده ای دیگر به طرف دیگر می رفتند. بعضی هم از اصلی را من داشتند و وقتی با سرعت سریع می رسیدند، سر می خوردند و به دره رفتند. تاباوهایی سالم بتوانند به حمله خود ادامه دهند. اما بی چاره ها غافل از اینجا عبور می کرد، لیز می خورد و مستقیم بودند که چه حادثی درانتظارشان است.

سر بازهای اسرائیلی برای حمله حرکت کردند و هرچه راه ترکیم شده بود می رفتند. غوغای شده بودند و یکی از کارهای جاده ها بود عرض کردیم. تاباوهای کامپونهای را باید از اینجا عبور می کرد، لیز می خورد و مستقیم بودند که چه شده؟

بعد از این کار هرسه بطری جاده های اسرائیلی شده بودند. دیگر بیلور نداشتند. در آخر کار هم روی تاباوهایی که جاده ای از اینجا عبور می کردند و نزدیک زیتون ریختیم. آنقدر روغ ریختیم که هر ماشینی که از خلاصه غوغایی شده بود و قرماده هاست.